

درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: سوره بقره
موضوع جزئی: آیه ۴۸ - بخش سوم - شبهات شفاعت -
شبهه اختصاص شفاعت به مؤمنین برای ازدیاد ثواب - دلیل اول تا هفتم
تاریخ: ۳۰ آبان ۱۴۰۱
مصادف با: ۲۶ ربیع الثانی ۱۴۴۴
جلسه: ۱۰

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین

شبهه اختصاص شفاعت به مؤمنین برای ازدیاد ثواب

بحث در مسأله شفاعت بود که در آیه ۴۸ به آن اشاره شده است. عرض کردیم عده‌ای به طور کلی منکر شفاعت هستند و شبهاتی را درباره شفاعت - چه عقلاً و چه نقلاً - مطرح کرده‌اند. در کنار اینها، یک عده اصل شفاعت را قبول دارند لکن در اینکه شامل اهل کبائر شود اشکال می‌کنند؛ اینها معتقدند که شفاعت مربوط به مؤمنینی است که استحقاق ثواب دارند، بدین معنا که شفاعت موجب زیادی ثواب نسبت به مقدار استحقاق می‌شود؛ ولی اهل کبائر از مسلمین به هیچ وجه شفاعت شامل حال آنها نمی‌شود. کسانی که مستحق عقاب هستند، شفاعت باعث نمی‌شود از عقاب آنها کاسته شود، ولی نسبت به مؤمنین این خاصیت را دارد که موجب زیادی ثواب و منافی می‌شود که نسبت به آن استحقاق دارند.

ادله اختصاص

ادله‌ای که اینها اقامه کرده‌اند ممکن است بعضاً با ادله منکران شفاعت یکسان باشد و بر هم منطبق شود. از برخی ادله عده‌ای نتیجه گرفته‌اند که شفاعت شامل اهل کبائر و مستحقین عقاب نمی‌شود، یک عده‌ای هم نتیجه گرفته‌اند که کلاً شفاعت وجود ندارد و رأساً آن را نفی کرده‌اند. اینجا بحث مبسوطی در این زمینه صورت گرفته و عمدتاً معتزله قائل به این شده‌اند که شفاعت شامل مؤمنین مستحق ثواب می‌شود؛ آنها اصل شفاعت را منکر نمی‌شوند و می‌گویند ادله قطعی داریم - هم در قرآن و هم در روایات - که شفاعت وجود دارد، ولی این را منحصر می‌کنند در کسانی که استحقاق ثواب دارند و مؤمن هستند، یعنی شفاعت باعث می‌شود که منفعت بیشتری نصیب اینها شود و بیش از مقدار استحقاق ثواب ببرند. این گروه ده الی یازده دلیل بر مدعای خودشان ذکر کرده‌اند. لازم نیست همه این ادله را ذکر کنیم و زمان هم به درازا می‌کشد. اما به برخی از ادله اینها اشاره می‌کنیم.

دلیل اول

یکی از ادله اینها همین آیه ۴۸ سوره بقره است. ما به این آیه استناد می‌کنیم برای اثبات شفاعت، ولی اینها می‌گویند همین آیه در سه موضع شفاعت را از اهل کبائر نفی می‌کند.

۱. «لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا»، می‌گویند اگر این در اسقاط عقاب تأثیر داشت، دیگر معنا نداشت که خدا بگوید «لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا»؛ چون اگر شفاعت تأثیر بگذارد و عقاب را کم کند، قد اجزت نفس عن نفس شیئا که درست نقطه مقابل این آیه است.

۲. «وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ»، این نکره در سیاق نفی است و نکره در سیاق نفی افاده عموم می‌کند؛ بنابراین تمام انواع شفاعت نفی شده است.

۳. «وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ»، این هم دلالت می‌کند بر نفی شفاعت از اهل کبائر؛ برای اینکه اگر پیامبر(ص) شفیع یکی از گناهکاران و اهل کبائر باشد، ناصر او محسوب می‌شود؛ در حالی که آیه می‌فرماید «وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ». پس برای اینکه آیه صادق باشد، باید قید شفاعت را زد و به کلی آن را نفی کرد.

ان قلت: مستدل سپس این قلت را مطرح می‌کند که ظاهر آیه اقتضا می‌کند شفاعت برای هیچ کسی ثابت نباشد؛ چون نکره در سیاق نفی افاده عموم می‌کند، پس شما به چه دلیل می‌گویید شفاعت برای مستحقین ثواب و مؤمنین، آن هم برای ازدیاد ثواب ثابت می‌شود؟

قلت: ما به دلایل دیگر این آیه را تخصیص می‌زنیم؛ یعنی روایات و برخی آیات داریم که خداوند متعال برای اهل طاعت، فضل به خرج می‌دهد؛ یعنی با عدالت رفتار نمی‌کند. گاهی لطف و فضل و محبت او شامل حال مؤمنین می‌شود و ثواب اعمال آنها را زیاد می‌کند.

دلیل دوم

دلیل دیگر آیه ۱۸ سوره غافر است: «مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ». ظالم یعنی کسی که اهل ظلم است، ظلم و ستم می‌کند؛ دامنه ظلم و ستم هم وسیع است، هم شامل کفار می‌شود و هم غیرکفار. مؤمنی که اهل معصیت و گناه است، ظالم محسوب می‌شود. پس به استناد این آیه، ظالمان هیچ حمیم و خویشاوند مشفق و حامی ندارند و هیچ واسطه‌ای که حرفش پذیرفته شود، وجود ندارد. به عبارت دیگر یک صغری و کبری ضمیمه می‌شوند: اهل المعاصی ظالم، و الظالم لا تناله يد الشفاعة؛ پس اهل المعاصی لا تناله يد الشفاعة. این قیاسی است که در اینجا از آن نتیجه می‌گیرند که شفاعت شامل حال اهل کبائر نمی‌شود.

اشکالی هم مطرح شده و آن اینکه آیه می‌گوید «مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ»، شفیع مطاع قطعاً نداریم؛ «شفیع يطاع» یعنی شفיעی که اطاعت شود، یعنی حرفش لزوماً مورد قبول قرار گیرد؛ وقتی می‌گوییم مطاع، مطاع فوق المطیع است، یعنی مقام بالاتر است که حرفش اطاعت می‌شود. شفیع می‌خواهد نزد خدا شفاعت کند؛ آیا معنا دارد که ما شفיעی را فوق خدا تصویر کنیم و بگوییم يطاع است و خداوند از او اطاعت می‌کند؟ مسلماً این باطل است. پس شفیع يطاع نفی شده، اما شفیع یجاب که نفی نشده است. شفیع یجاب یعنی شفיעی که به درخواست و وساطت او ترتیب اثر داده شود؛ شفיעی که اجابت شود شفاعت و وساطت او، اینکه اشکالی ندارد. آیه شفیع يطاع را نفی کرده و نه شفیع یجاب. این اشکالی است که اینجا طرح شده است و به آن پاسخ داده‌اند.

دلیل سوم

«مَنْ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمَ لَا يَبِيعُ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ»، قبل از آنکه روزی برسد که در آن نه بیع و نه خله و نه شفاعت

تأثیر نمی‌گذارد، شما این کار را انجام دهید؛ یعنی از آن روز بترسید و در همین دنیا این ظاهرش این است که می‌گوید
یومٌ لا شفاعَةَ؛ دارد رأساً شفاعت را نفی می‌کند.

دلیل چهارم

«وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ»، هیچ یاری کننده و پشتیبانی برای ظالمان نیست، اهل الكبائر ظالم و ما للظالمین من انصار، پس لاهل الكبائر لایکون ناصرًا، هیچ نصرتی نسبت به اهل کبائر وجود ندارد. طبیعتاً شفاعت یک نوع نصرت و یاری است؛ وساطت می‌کند تا او را از این مشکلات برهاند. اگر ما فرض کنیم رسول خدا(ص) بخواهد برای اهل کبائر شفاعت کند، اینجا معنایش آن است که رسول خدا(ص) به سبب شفاعت به اینها یاری کرده و چه یاری بالاتر از این که در آن روز رسول خدا(ص) به کمک آنها بشتابد، آن روزی که اینها در نهایت نیاز و تنگدستی و گرفتاری هستند؛ در حالی که این آیه صریحاً می‌فرماید «وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ».

دلیل پنجم

«وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى»، خداوند تبارک و تعالی خبر می‌دهد که ملائکه لایشفعون لاحد، برای هیچ کسی شفاعت نمی‌کنند الا لمن ارتضى، مگر برای کسانی که خدا از آنها رضایت دارد؛ قطعاً انسانی که فاسق و اهل کبیره است، مرتضی نیست، من ارتضى نیست. بنابراین ملائکه از اهل کبائر نمی‌توانند شفاعت کنند و نمی‌کنند؛ و اگر ملائکه نتوانند شفاعت کنند، انبیا هم نمی‌توانند. نمی‌شود بگوییم ملائکه شفاعت نمی‌کنند اما انبیا شفاعت می‌کنند؛ تفریق بین اینها صحیح نیست؛ یعنی بی‌ملاک است و وجهی ندارد.

دلیل ششم

«فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ»، شفاعت شافعین هیچ سودی به حال اینها ندارد؛ اگر قرار بود شفاعت موجب سقوط عقاب و عذاب شود و اهل کبائر را یاری کند و استحقاق آنها را نسبت به عقاب و معصیت از بین ببرد، آن وقت باید می‌گفتیم شفاعت به حال آنها نافع است. کسی که در معرض عقاب و مجازات است، اگر با وساطت یک نفر از این عقاب و مجازات رهایی پیدا کند، این یعنی یک منفعتی نصیب او شده است؛ در حالی که طبق این آیه شفاعة الشافعین هیچ سودی به حال اینها ندارد. اگر قرار باشد شفاعت تأثیر بگذارد، پس خلاف این آیه است؛ یعنی باید بگوییم تنفعهم شفاعة الشافعین. تقریباً از دلیل اول تا اینجا، استناد به برخی از آیات قرآن است. یعنی این شش دلیل همه با استناد به برخی آیات قرآن خواسته‌اند نتیجه بگیرند شفاعت انبیا شامل مستحقین عقاب و اهل کبائر و معاصی نمی‌شود.

دلیل هفتم

در این دلیل به طریق دیگری می‌خواهد نفی کند شفاعت را و آن اینکه می‌گوید مردم و امت پیامبر(ص) نباید با حالت معصیت و فسق و گناه از دنیا بروند؛ این همه خداوند دارد ترغیب و تشویق می‌کند به انجام دستورات الهی، پرهیز از ارتکاب محرمات و به نوعی آنها را ترغیب می‌کند به ترک مخالفت با دستور خداوند. حالا اگر شفاعت بخواهد پذیرفته شود، یعنی در حقیقت اینها ترغیب شده‌اند به اینکه با وضع گناه و معصیت و در حالی که آلوده هستند از دنیا بروند. اگر

کسی بداند گناه می‌کند و روزی وساطت او را می‌کنند و او را از این مجازات مربوط به این گناه رهایی می‌بخشند، این در حقیقت ترغیب او به سمت انجام معصیت و گناه است و این پذیرفته نیست.

اگر به خاطر داشته باشید این دلیل در ضمن شبهات شفاعت در گذشته مطرح شد؛ یعنی عده‌ای به خاطر همین، منکر شفاعت رأساً بودند، نه راجع به اهل کبائر و نه راجع به مستحقین ثواب. استدلال این بود که این خودش باعث تجری و جسارت و جرأت می‌شود و اگر خیلی اهل ثواب هم نباشند، با خود بگویند ثواب ما را بعداً زیاد می‌کنند. نظیر این مطلب اینجا در خصوص شفاعت مربوط به اهل کبائر مطرح شده است.

بحث جلسه آینده

چند دلیل دیگر باقی مانده که در جلسه آینده بیان خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»